



سرشت اخلاقی معرفت

(سنجش نگرش‌ها، چشم‌انداز نگارش‌ها)

دکتر غلامحسین جوادپور



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
پاییز ۱۳۹۶

جوادیور، غلامحسین، ۱۳۵۹-
سرشت اخلاقی معرفت (سنجش نگرش‌ها، چشم‌انداز نگارش‌ها) / دکتر غلامحسین جوادیور. — قم: پژوهشگاه حوزه و
دانشگاه، ۱۳۶۹.
؟؟؟: ؟؟؟ _ (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ؟؟؟: ؟؟؟؟؛ ؟؟؟)
ISBN: ؟؟؟؟
بها: ؟؟؟ ریال
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه. ص. [؟؟؟] _ ؟؟؟؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نمایه.
۱. ؟؟؟؟ الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. عنوان.
؟؟؟ ؟؟؟؟
شماره کتابشناسی ملی
؟؟؟



سرشت اخلاقی معرفت (سنجش نگرش‌ها، چشم‌انداز نگارش‌ها)
مؤلف: غلامحسین جوادیور (عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران)
ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
ویرایش و صفحه‌آرایی: اعتصام
چاپ اول: پاییز ۱۳۹۶
تعداد: ۵۰۰ نسخه
لیتوگرافی: سعیدی
چاپ: قم-سبحان
قیمت: ؟؟؟ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.
قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰)
نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰، ص.پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵
تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰
فروش اینترنتی: www.ketab.ir/rihu info@rihu.ac.ir www.rihu.ac.ir

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی رحمته‌الله بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

این اثر به‌عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته‌های «فلسفه و کلام» و «فلسفه اخلاق» در مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری و نیز دیگر علاقه‌مندان به مطالعات فلسفی و اخلاقی تهیه شده است.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از تلاش‌های مؤلف محترم اثر، دکتر غلامحسین جوادپور و نیز از ناظر محترم، دکتر رضا اکبری سپاسگزاری کند.

فهرست مطالب

دیاچه	۱
فصل یکم: پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی	
۱. تبارشناسی مسئله	۸
۲. دانش اخلاق و دانش معرفت‌شناسی	۱۱
۱-۲. تعریف و گستره	۱۱
۱-۱-۲. معرفت‌شناسی و مؤلفه‌های معرفتی	۱۱
۲-۱-۲. اخلاق و مؤلفه‌های اخلاقی	۱۷
۳-۱-۲. فرااخلاق-فرامعرفت‌شناسی	۲۰
۲-۲. مشابهت‌ها	۲۳
۱-۲-۲. مشابهت‌ها در محتوا	۲۳
۲-۲-۲. مشابهت‌ها در زمینه‌های طرح نظریه فضیلت	۲۶
۳-۲. تقدم و تأخر در رتبه	۲۹
۴-۲. دادوستد دو دانش	۳۰
۱-۴-۲. بهره‌گیری از اخلاق در معرفت‌شناسی	۳۰
۲-۴-۲. بهره‌گیری از معرفت‌شناسی در اخلاق	۳۲
۳. حوزه‌های اخلاق و مسائل معرفتی	۳۴
۴. ارزش/ارزش‌یابی اخلاقی و معرفتی	۳۷
۵. معرفت و فضایل و رذایل اخلاقی	۴۴
۶. فضایل اخلاقی و فضایل معرفتی (فکری)	۴۶
۷. فضیلت‌گرایی اخلاقی و فضیلت‌گرایی معرفتی	۴۷
۱-۷. فضیلت‌گرایی اخلاقی	۴۷
۲-۷. فضیلت‌گرایی معرفتی	۴۸
خلاصه فصل	۵۱

فصل دوم: اخلاق علم / اخلاق باور

۱. اخلاق علم.....	۵۴
۱-۱. امکان و ضرورت تدوین منسجم «اخلاق علم».....	۵۶
۲-۱. پیش‌نیازهای تدوین اخلاق علم.....	۵۸
۳-۱. بیکره و گستره نظریه‌پردازی در اخلاق علم.....	۶۱
۲. اخلاق باور.....	۶۲
۱-۲. مبانی و مدعای «اخلاق باور».....	۶۳
۱-۱-۲. مراحل تکوین باور.....	۶۴
۲-۱-۲. اخلاق در باور.....	۶۶
۳-۱-۲. نقش اراده در باور.....	۶۷
۴-۱-۲. بایسته‌ها و تخلف‌های معرفتی.....	۷۰
۵-۱-۲. تبیین اخلاق باور.....	۷۱
۱-۵-۱-۲. قرینه‌گرایی، خاستگاه اخلاق باور.....	۷۳
۲-۵-۱-۲. صورت‌بندی اخلاق باور.....	۸۰
الف) تلازم باور و عمل.....	۸۴
ب) نظام شبکه‌ای باورها.....	۸۶
ج) التزام به قرینه‌گرایی حداکثری.....	۹۱
د) غیراخلاقی بودن تخلف‌های معرفتی.....	۹۴
ه) دینداری، مصداق بارز تخلف اخلاقی.....	۹۷
۲-۲. تحلیل و ارزیابی اخلاق باور.....	۹۷
۱-۲-۲. رویکردهای اندیشمندان به مسئله اخلاق باور.....	۹۷
۱-۱-۲-۲. معاصران.....	۹۷
۲-۱-۲-۲. متأخران.....	۱۰۰
۳-۱-۲-۲. مواجهه ویلیام جیمز با کلیفورد.....	۱۰۱
۴-۱-۲-۲. اخلاق باور در اندیشه معاصر.....	۱۰۳
۲-۲-۲. نقد و ارزیابی اخلاق باور.....	۱۱۰
۱-۲-۲-۲. اراده‌گرایی افراطی در باور.....	۱۱۱
۲-۲-۲-۲. قرینه‌گرایی حداکثری.....	۱۱۲
۳-۲-۲-۲. تلازم تخلف‌های معرفتی و اخلاقی.....	۱۱۴
خلاصه فصل.....	۱۲۰

فصل سوم: معرفت‌شناسی فضیلت‌محور

۱. تبیین مفاهیم کلیدی.....	۱۲۵
۱-۱. فهم.....	۱۲۵
۲-۱. حکمت عملی.....	۱۲۷

۱۳۰	۳-۱. باوجدانی معرفتی.....
۱۳۱	۴-۱. مسئله ارزش.....
۱۳۳	۵-۱. انگیزش.....
۱۳۶	۶-۱. نظریه فضیلت.....
۱۳۹	۷-۱. سرشت فضایل.....
۱۴۴	۸-۱. فضایل فکری.....
۱۵۱	۲. تبیین نظریه معرفت‌شناسی فضیلت‌محور.....
۱۵۱	۱-۲. رویکرد اعتمادگرا.....
۱۵۵	۲-۲. رویکرد مسئولیت‌گرا.....
۱۵۷	۱-۲-۲. مبانی و پیش‌نیازهای نظریه.....
۱۵۷	۱-۲-۲-۱. ضرورت بهره‌گیری از فضیلت در معرفت‌شناسی.....
۱۶۱	۲-۲-۱-۲. رابطه فضایل اخلاقی و فکری.....
۱۶۱	یکم. رابطه ماهوی فضایل اخلاقی و فکری.....
۱۶۸	دوم. رابطه وجودی فضایل اخلاقی و فکری.....
۱۶۹	۲-۲-۱-۳. تأثیر عوامل گوناگون بر معرفت.....
۱۷۱	۲-۲-۲. در جستجوی تعریفی کامل از معرفت (تبیین نظریه).....
۱۷۱	۲-۲-۲-۱. نقش فضایل فکری در حل معضل گتیه.....
۱۷۵	۲-۲-۲-۲. مدعاهای سلبی و انتقادی در باب معرفت و فضیلت.....
۱۷۷	۲-۲-۲-۳. ادعاهای ایجابی و اثباتی در باب معرفت و فضیلت.....
۱۷۹	۲-۲-۲-۴. تعریف برگزیده.....
۱۸۳	۲-۲-۳. شماری از نوآوری‌ها و قوت‌های نظریه.....
۱۸۳	۲-۲-۳-۱. انگیزش و تحلیل روان‌شناسانه از معرفت.....
۱۸۶	۲-۲-۳-۲. برتری نظریه رگزیسکی بر برون‌گرایی و اخلاق باور.....
۱۸۹	۲-۲-۳-۳. گسترش فضیلت‌محوری به همه منابع معرفت.....
۱۹۱	۲-۲-۳-۴. ارائه نظام شبکه‌ای باورها.....
۱۹۳	۲-۲-۳-۵. تغییر رسالت و فرایند معرفت‌شناسی.....
۱۹۴	۲-۲-۳-۶. توسعه نظریه سرمشق‌گرایانه از اخلاق به معرفت‌شناسی.....
۱۹۵	۳. انتقادات به برآیند معرفت‌شناختی نظریه رگزیسکی.....
۱۹۵	۳-۱. اشکالات مربوط به هم‌ارز دانستن ارزش‌های اخلاقی و معرفتی.....
۱۹۸	۳-۲. ارزیابی لازم و کافی بودن فضایل فکری برای کسب معرفت.....
۲۰۳	۳-۳. ابهام در کارکرد نظریه برای حل تعارض دو باور.....
۲۰۵	۳-۴. بی‌توجهی به تفکیک مقام گردآوری (کشف) از مقام داوری.....
۲۰۷	۳-۵. ارزیابی میزان توانایی نظریه در گریز از نسبیت‌گرایی.....
۲۰۹	خلاصه فصل.....

فصل چهارم: تأثیرانگاری فضایل و ردایل اخلاقی بر معرفت

۲۱۲	۱. پیشینه مسئله و تقریرهای آن در سنت اسلامی و غربی
۲۱۲	۱-۱. سنت غربی
۲۱۷	۲-۱. سنت اسلامی
۲۱۷	۱-۲-۱. متون دینی
۲۲۴	۲-۲-۱. نگرش فلسفی
۲۲۹	۳-۲-۱. رهیافت عرفانی
۲۳۰	۲. تحلیل نظریات و توفیق آنها در اثبات مدعا
۲۳۱	۱-۲. امکان ثبوتی تأثیر
۲۳۴	۲-۲. ادله اثبات تأثیر
۲۳۷	۳-۲. سازوکار تأثیر
۲۳۷	۱-۳-۲. تأثیر در نحوه مواجهه با حقایق عالم
۲۳۸	۲-۳-۲. تأثیر بر منابع معرفتی و کارکرد آنها
۲۳۹	۳-۳-۲. تأثیر بر تحلیل داده‌ها و رویه باورسازی آدمی
۲۴۰	۴-۲. گستره تأثیر
۲۴۲	جمع‌بندی نظریه
۲۴۴	خلاصه فصل

فصل پنجم: تحلیل و ارزیابی

۲۴۹	۱. تحلیل مسئله در پرتو رابطه دانش و ارزش
۲۵۲	۲. معیارهای اخلاقی شمردن فعل
۲۵۸	۳. امکان‌سنجی گونه‌های ابتدای معرفت بر مؤلفه‌های اخلاقی
۲۵۹	۱-۳. ابتدای معناشناختی
۲۶۰	۱-۱-۳. تحلیل از دریچه لغت
۲۶۱	۲-۱-۳. تحلیل از دریچه کاربرد اصطلاحی
۲۶۴	۳-۱-۳. دریچه سوم
۲۶۵	۲-۳. ابتدای معرفت‌شناختی
۲۶۸	۱-۲-۳. تفکیک بین معارف عادی و برتر (حقیقی / شهودی)
۲۷۲	۳-۳. ابتدای هستی‌شناختی
۲۷۹	۴-۳. ابتدای روان‌شناختی
۲۸۴	۱-۴-۳. روان‌شناسی شخصیتی علم
۲۸۵	۲-۴-۳. روان‌شناسی رشد علم
۲۸۶	۳-۴-۳. روان‌شناسی شناختی علم
۲۸۷	۴-۴-۳. روان‌شناسی زیستی علم
۲۸۸	۵-۴-۳. روان‌شناسی اجتماعی علم

۲۸۸	۵-۳. ابتدای دین شناختی
۲۹۰	۱-۵-۳. هندسه عوامل اثرگذار
۲۹۱	۲-۵-۳. پشتوانه سندی
۲۹۳	۳-۵-۳. تحلیل محتوایی
۲۹۳	۱-۳-۵-۳. سنخ ادله
۲۹۴	۲-۳-۵-۳. تخصیص ادله
۲۹۷	۳-۳-۵-۳. ناظر بودن به مراحل باور
۲۹۸	۶-۳. ابتدای جامعه‌شناختی
۲۹۹	۱-۶-۳. ارزیابی براساس اجتماعی بودن باور به معنای اول
۳۰۱	۲-۶-۳. ارزیابی براساس اجتماعی بودن باور به معنای دوم
۳۰۳	نتیجه پژوهش
۳۰۹	منابع و مأخذ

نمایه‌ها

۳۲۳	نمایه آیات
۳۲۴	نمایه روایات
۳۲۵	نمایه اشخاص
۳۲۸	نمایه اصطلاحات

دیباچه

امروزه بزرگ‌ترین اندیشمندان در حوزه علوم فلسفی، به مباحث شناختی نگاه ویژه‌ای دارند و برگرفتن هر مبنایی در این گستره، در تاروپود آرای هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و دین‌شناختی ایشان رخنه می‌کند. باورها گذشته از اهمیت بنیادی و نقش ویژه در نظام‌سازی، منشأ اقدام‌های عملی و ارزش‌گذاری فعلی هستند و از بزرگ‌ترین خیانت‌ها – همچون عملیات تروریستی – تا فاخرترین خدمت‌ها – همانند درانداختن تمدنی بزرگ و انسان‌ساز – ریشه در اعتقادی از اعماق جان انسان‌ها دارد.

دو دانش معرفت‌شناسی و اخلاق، به ترتیب بر محور باورها و رفتارهای انسان و ارزش‌گذاری آنها سامان یافته‌اند. از این‌رو، برخی پژوهشگران و نظریه‌پردازان در حوزه‌های معرفتی و اخلاقی، با عطف توجه به مشابهت‌های موضوعی، محتوایی، تبارشناختی و روش‌شناختی و نیز موازات بین حوزه‌ها و اصطلاحات دو دانش، بر آن شده‌اند تا از دانش هم‌ارز بهره بگیرند. البته کاربرد معرفت‌شناسی در دیگر علوم – از جمله اخلاق – رایج است؛ زیرا باورها بنیادی‌ترین رکن دانش‌اند و هر دانشی باید براساس هنجارها و دستورهای معرفت‌شناختی سیر کند تا از خطای در گزاره‌های خود مصون بماند و اینکه مبدا از منبع معرفتی ناموثقی بهره بگیرد یا ادله و شواهد کافی برای ادعای خود فراهم ننماید یا ...؛ اما کاربرد اخلاق در معرفت‌شناسی، مسئله‌ای جدیدتر و جذاب‌تر است.

از سوی دیگر، انسان‌های عادی اغلب نسبت به عقاید و باورهای خود چندان دغدغه ندارند و گاه حتی قرائن و شواهد مخالف را نیز جدی نمی‌گیرند و در میان ایشان، قبح یا نیکویی در باورها، به اندازه رفتارها نیست؛ برای نمونه، سرقت از اموال دیگران در نگاه مردم، امری نکوهیده

و مستوجب سرزنش و کیفر است؛ اما این حساسیت درباره سرقت علمی وجود ندارد و همان کسانی که به امر نخست حساس اند، گاه از دستاوردهای علمی دیگران بدون رعایت اصول علمی و اخلاق حرفه‌ای بهره می‌گیرند و قبیحی هم برای آن نمی‌بینند. انسان‌ها آن‌گونه که در مسائل اخلاقی سرزنش و عیب‌جویی می‌کنند، در امور معرفتی چنان نیستند و نوعی بی‌مبالاتی در حوزه باورها در میان ایشان دیده می‌شود. از این‌رو، برخی از نظریات معرفت‌شناختی، از جایگاه و کارکرد اخلاق در زندگی مردم برای التزام ایشان به مباحث معرفتی استفاده کرده‌اند.

دو انگیزهٔ یادشده (تشابه دو دانش در برخی محورها و بهره‌گیری از ادبیات اخلاقی برای التزام به بایسته‌های معرفتی) برخی اندیشمندان را به نگاه بین‌رشته‌ای متمایل کرد و آنها معرفت را در حوزه نظریات اخلاقی تحلیل کردند؛ هرچند برخی با تحذیر از عواقب این کار، ساحت معرفت‌شناسی را تعیین سازوکار برای کشف واقع دانسته‌اند و اخلاق را که بنیانی انگیزشی و عاطفی دارد، فاقد صلاحیت برای داوری و نظریه‌پردازی در این عرصه مهم پنداشته‌اند.

برای تحلیل درست مسئلهٔ «پیوند اخلاقیات با فرایند باور»، می‌توان پرسش‌های ذیل را مطرح کرد:

الف) آیا معرفت، مشمول داوری اخلاقی می‌شود یا نه؟ مهم‌ترین پیش‌نیاز این بحث، ارزیابی میزان ارادی بودن خود باور، فرایند و مقدمات آن است؛ زیرا معیار غالب برای اینکه فعلی در کانون ارزش‌داوری‌های اخلاقی بیاید، همین است. اگر چنین شد، در فرایند باورگزینی، هنجارهای اخلاقی هم حاکم هستند و تخلف از آنها، تخلفی اخلاقی است؛ مانند اینکه در کسب باور نباید خود یا دیگران را فریب داد یا باعث پدید آمدن یک عادت غلط شد. ترسیم دقیق مسئله، نیازمند تبیین مراحل سه‌گانه کسب باور^۱ است: ۱. مقدمات باور (قرار دادن خود در شرایطی که باور به دست آید؛ استدلال، شنیدن اقوال مخالف، ...)

۱. در این تحقیق از اصطلاحات مختلف نزدیک به هم شامل باور، ادراک، شناخت، معرفت و علم استفاده می‌شود که با وجود تفاوت دقیق بین آنها، مقصود از سه واژه نخست، همان حالت ادراکی انسان است که تحت شرایطی به معرفت تبدیل می‌شوند؛ اما مقصود پژوهش، سخن گفتن از تأثیر اخلاقیات بر معرفت است که این به معنای تأثیر اخلاقیات برای تبدیل باور یا ادراک به معرفت است. بنابراین، هر گاه سخن از باور، شناخت یا ادراک باشد، مقصود حالت اولیه معرفت است و به تعبیری از «جنس منطقی» معرفت بهره برده شده است. به کار بردن «علم» نیز براساس کاربرد فراوان آن در سنت و ادبیات اسلامی است که البته وجوه کاربردی آن در طول پژوهش، معرفی و تفکیک شده است.

۲. باورکردن (فعل درونی مبتنی بر قوای معرفتی، رویه‌های باورساز و ساختار فیزیکی و روانی ذهن و نفس)؛ ۳. باور (حالت روانی‌ای که بر اثر تغییر و تحولات پیش‌گفته پدید می‌آید). در میان این سه، تقریباً اتفاق وجود دارد که ۱ و ۳، به ترتیب، ارادی اختیاری و غیرارادی هستند. مرحله ۲ اما محل اختلاف است که اولاً، مرز آن با مراحل پیش و پس از آن چیست و ثانیاً، فرایند آن دقیقاً چگونه است. پس:

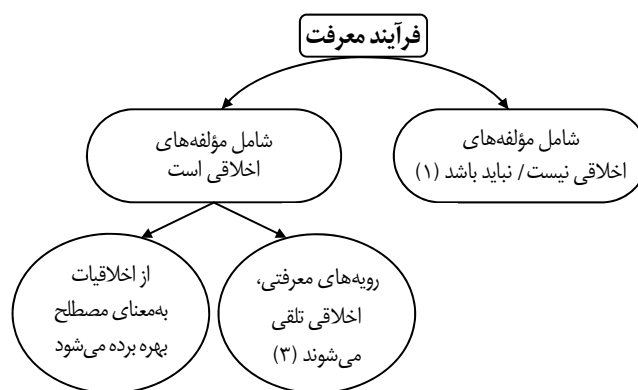
م ۱) موضوع اخلاق، افعال ارادی اختیاری انسان هستند.

م ۲) باور کردن یک فعل ارادی اختیاری است.

نتیجه: باور کردن مشمول احکام اخلاقی می‌شود.

البته هر دو مقدمه، محل مناقشه قرار گرفته‌اند؛ عده‌ای کبرویاً افعال غیر ارادی اختیاری را هم مشمول داوری اخلاقی می‌دانند و برخی نیز صغرویاً با تفکیک مراحل باور، باور کردن را غیراختیاری می‌پندارند.

ب) آیا معرفت، برآمده از فرایندهای اخلاقی است یا خیر (چه آگاهانه یا ناآگاهانه)؟ یعنی باید ارزیابی نمود که فارغ از اینکه خود معرفت، مشمول داوری اخلاقی بشود یا نه، باید دید آیا اخلاقیات در پدید آمدن معرفت نقشی دارند یا نه؛ به دیگر سخن، معرفت تنها محصول سازوکارهای معرفتی است یا اخلاقیات هم در پدید آمدن آن اثرگذارند؟ نظریاتی که در این باب پدید آمده‌اند، این‌گونه‌اند:



(۱) در این حالت، امکان یا تجویز دخالت اخلاقیات در فرایندهای معرفتی رد می‌شود؛
 (۲) در این حالت، بر دخالت فضایل و رذایل اخلاقی بر کسب باورها تأکید می‌شود؛
 (۳) در این حالت، با توسعه مفهومی - مصداقی در مؤلفه‌های معرفتی، بر آنها رنگ اخلاقی
 برکشیده می‌شود و در این صورت، باور در محاق یک فرایند اخلاق‌محور خواهد بود.
 در این پژوهش به اقوال و دلایل هر یک اشاره خواهد شد؛ اما دو حالت (۲) و (۳) محور
 اصلی هستند.

ج) با فرض پاسخ مثبت به یکی از دو پرسش نخست، آیا سرشت معرفت از اخلاقیات متأثر
 می‌شود یا نه؟ یعنی باید بررسی نمود که نسبت معرفت حاصل شده با مؤلفه‌های اخلاقی مؤثر
 در سازماندهی آن چیست؛ آیا ذات معرفت، درآمیخته با فضایل و رذایل اخلاقی است یا نه؛ به
 گونه‌ای که اگر یک «اخلاق‌سنج» درون آن قرار دهیم، با درجه‌ای از کمیت یا کیفیت مواجه
 شویم، یا خیر؟

پژوهش حاضر با ارزیابی نظریات در محور اول و دوم، در پی پاسخ به پرسش سوم است.
 نظریات در باب دادوستد یادشده را می‌توان به دو صورت دانست:

الف) به صورت نظام‌مند و تحت عنوان «تأثیر ارزش بر دانش»، که به ابتدای سازمان‌یافته
 دانش‌ها براساس ارزش‌ها و ارزش‌دآوری‌ها می‌پردازد و از امکان و مطلوبیت آن سخن می‌گوید؛
 ب) تحلیل نظریات خرد و موردی در این باب، که پژوهش حاضر به محور دوم می‌پردازد و
 مسئله نخست نیز محور پژوهش دیگری از نویسنده است. برای این منظور، رویکردهای اخلاق
 علم، اخلاق باور، معرفت‌شناسی فضیلت‌محور و تأثیرانگاری اخلاقیات در معرفت تحلیل
 شده‌اند و تلاش بر آن بوده تا از رهگذر ارزیابی این رویکردها و برآیند معرفتی آنها، میزان ابتدای
 معرفت‌شناسی بر اخلاق و به تعبیر دقیق‌تر، سرشت اخلاقی معرفت روشن شود. پس از بیان
 مفاهیم کلیدی و نیز محورهای دادوستد میان اخلاق و معرفت‌شناسی، سه فصل کتاب به
 رویکردهای یادشده می‌پردازد:

یک. اخلاق علم؛ بر اثر بروز برخی چالش‌های اخلاقی و اجتماعی در فرایند علم،
 اندیشمندان درصدد تدوین منشوری برای اخلاقیاتی در باب علم، از مراحل مشاهده آرا یا
 پدیده‌ها تا انتشار نتایج علمی برآمده‌اند. این اخلاقیات اغلب ناظر به مقام گردآوری و دآوری
 است و محقق باید در فرایند علم‌آموزی به این امور ملتزم باشد؛

دو. اخلاق باور؛ در این رویکرد از اخلاقیاتی سخن گفته می‌شود که در مسیر اکتساب باور، بر عامل شناسا حاکم است و اینکه او باید به بایسته‌های معرفتی احترام بگذارد. در نتیجه تخلف از این بایسته‌ها تخلفی اخلاقی هم هست و در نتیجه - برای نمونه - باورهای بدون پشتوانه، غیر اخلاقی هستند و نباید (به لحاظ اخلاقی) به چنین باورهایی ملتزم شد. این دو بخش، چون دارای شباهت‌های نسبی هستند (اخلاق مضاف به علم/ باور)، در یک فصل آورده می‌شوند؛ وگرنه محتوا و مدعاهای آنها با هم تفاوت دارد؛

سه. معرفت‌شناسی فضیلت‌محور؛ بر اساس این رویکرد، معرفت محصول کارکرد فضایل فکری و معرفتی است و در هر موقعیت معرفتی باید فضیلت مرتبط با آن را به کار گرفت و نتیجه چنین سازوکاری، نیل عامل معرفتی به صدق است. از سوی دیگر، براساس نگاه غالب در این رویکرد معرفت‌شناسانه، فضایل فکری دارای سرشتی اخلاقی هستند و در نتیجه چنین نگاهی، معرفت در حقیقت محصول کارکرد فضایل اخلاقی خواهد بود؛

چهار. تأثیرانگاری فضایل و رذایل اخلاقی بر معرفت؛ در این رویکرد با حکم به تداخل ساحات گوناگون انسان و متأثر بودن عقلانیت نظری از عقلانیت عملی و اثرگذاری اخلاق بر حوزه‌های شناختی، کسب معرفت در گرو داشتن فضایل اخلاقی و دوری از رذایل اخلاقی است و این امور افزون بر کارکرد خاص خود در زمینه رفتاری و عملی، با سازوکارهای معرفتی انسان نیز مرتبط‌اند و معرفت، متأثر از مؤلفه‌های اخلاقی است.

در فصل آخر نیز تلاش شده با نگاهی نوبه مسئله، از دریچه‌های معناشناختی، معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و دین‌شناختی به تحلیل آن پرداخته شود. در کتاب، کدها و بزنگاه‌های فراوانی برای انتخاب مسائل پژوهش در قالب کتاب یا پایان‌نامه بازتاب یافته که خواننده آشنا به مبانی و مسائل دو دانش می‌تواند مطالبی را که گاه به اختصار بیان شده است، محور پژوهش قرار دهد و افقی نوین را فراروی مسائل بین‌رشته‌ای بگشاید.

نویسنده در فرایند این پژوهش، بیش از همه وامدار استادانی است که در سلک راه‌بر، بزرگوارانه از کاستی‌های این وجیزه کاستند و بر رهاورد هایش افزودند. استاد فرزانه دکتر رضا اکبری، ناظر محترم طرح، با مطالعه کامل فصول، نکات سودمندی را برای افزایش غنای کتاب یادآور شدند که صمیمانه از ایشان تشکر می‌کنم. همچنین آقایان دکتر محسن جوادی و

حجج اسلام دکتر محمدعلی مبینی و دکتر علیرضا قائمی‌نیا، مایه دلگرمی نویسنده در طی چند سال تمرکز بر مسئله این پژوهش بودند و گفتگو با ایشان همواره راهگشای پیچیدگی‌های تحقیق بود که سپاسگزار الطاف ایشان هستم.

به سرانجام رسیدن این طرح در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، مرهون الطاف مسئولان محترم آن مرکز وزین علمی است که مراتب سپاس خود را نثار ایشان می‌کنم. در این میان، از اعضای گروه علمی فلسفه و کلام پژوهشگاه، به‌ویژه جناب دکتر محمد فتحعلی‌خانی که بزرگوارانه زمینه انجام این پژوهش را فراهم کردند و با تسهیل در فرایند انجام آن، همواره مایه پشتگرمی نویسنده بودند، قدردانی می‌کنم. همچنین همکاری مشفقانه دوست عزیزم، جناب آقای حسن نصراللهی، کارشناس گروه فلسفه و کلام، را در طول انجام کار ارج می‌نهم.

نویسنده با برعهده گرفتن همه کاستی‌ها و ناراستی‌های این تحقیق، آرای اصلاحی و تکمیلی ارباب معرفت را به جان می‌خرد و خود را محتاج تذکرات مشفقانه ایشان می‌داند.

غلامحسین جوادپور

فصل یکم

پیوند اخلاق و معرفت‌شناسی

باورها مهم‌ترین حلقه وصل انسان با خارج هستند که برای تحلیل چنین مؤلفه پربهایی، مسائل پرشماری در دانش‌های فلسفی، شناختی و روان‌پژوهی پدید آمده است؛ از جمله اینکه ادراک‌های بشر حقیقتاً چیستند، تا چه اندازه واقع‌نما هستند و ارزشمندی آنها در گرو داشتن چه خصائصی است؛ دغدغه‌ای پر جلوه و محوری که در تاریخ گفتگوها و محاجه‌های بشری ریشه دارد. از جمله در تحلیل چیستی باور و ادراک و نیز فرایند شکل‌گیری آن، تحقیقات پرشماری سامان یافته است. یکی از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهشی در این عرصه، ارزیابی تأثیرپذیری باور از عوامل گوناگون غیر معرفتی است. فضایل و رذایل اخلاقی، محیط پیرامونی، شرایط روحی و روانی، عوامل ماورائی و مؤلفه‌های اجتماعی، در شمار برجسته‌ترین این عوامل است که هر یک در خور پژوهشی مستقل و مستوفی است. با طرح آرا و اندیشه‌های گوناگون درباره تأثیر چنین عواملی بر باورهای بشری و نیز تحلیل کامل و درست این رابط بین ما و خارج از ما، ضرورت ارزیابی آنها و نیز نظریه‌پردازی‌های نوین در این باب دوچندان شده است.

در کتاب پیش‌رو تلاش می‌شود تا با تحلیل رابطه معرفت با فضایل و رذایل اخلاقی، سرشت اخلاقی معرفت محک زده شود و رویکردهای ارائه‌شده در این زمینه واکاوی گردد. برای کشف این مهم، باید دید اخلاق از چه دریچه‌هایی می‌تواند در معرفت انسان رسوخ کند و با وجود چنین تأثیری، آیا می‌تواند ماهیتی اخلاقی به آن بدهد یا خیر. این پژوهش با تمرکز بر چهار رویکرد کلان و زنده در معرفت‌شناسی، که به گونه‌ای به این مسئله پرداخته‌اند، آن را تحلیل می‌کند. در جهت انجام این رسالت، در فصل نخست، از چیستی دو دانش اخلاق و معرفت‌شناسی و سرشت مسائل آنها و نیز رابطه کلان بین این دو دانش و نیز پیوند موضوعات و

مؤلفه‌های اخلاقی و معرفتی بحث می‌شود تا زمینه برای تحلیل مسئله پژوهش در فصول آینده فراهم گردد.

۱. تبارشناسی مسئله

پژوهش‌ها به انواع گوناگونی قابل تقسیم هستند که از جمله آن، دو دسته موضوع محور و مسئله محور است. در نوع دوم، ترسیم درست مسئله و بیان جنبه‌های ابهام آن بسیار مهم است و به قول قدما «پرسش درست، نیمی از پاسخ است». بررسی چیستی و سرشت باور، علم و معرفت، دغدغه‌ای تاریخی است که امروزه تحلیل درست آن، در گستره چند دانش نوظهور و کهن است؛ معرفت‌شناسی یا نظریه معرفت، فلسفه علم، فلسفه نفس، فلسفه ذهن و دیگر علوم شناختی، مهم‌ترین این دانش‌ها هستند که محور برخی، سازوکار تولید علم در عالم است و کانون برخی دیگر، سنخ‌شناسی علم و تبیین ماهیت و اجزای آن.

بر اساس سنت‌های علمی در طول تاریخ، علم افزون بر اینکه شامل پاسخ‌های نوین به پرسش‌های کهن بوده است، پرسش‌های نوینی را نیز فراروی خود می‌بیند که یا باید پاسخ آنها را از توشه و اندوخته کهن خود کشف کند یا در پی ارائه پاسخی نوین برآید. حال در پی همین سنت، تحلیل‌ها و دقت‌ها در تبیین سرشت و سازکار معرفت، این پرسش پیش‌روی اندیشمندان قرار گرفته است که آیا علم و معرفت، از عوامل غیر معرفتی متأثر می‌شود و به‌طور جزئی‌تر، اخلاقیات با علم رابطه‌ای دارند یا نه. در کنار اخلاق باور و معرفت‌شناسی فضیلت محور، مهم‌ترین مصداق و مقوله‌ای که در این زمینه طرح شده، اثرگذاری گناه بر معرفت است که بسیاری از الاهی‌دانان به آن پرداخته‌اند. آنها و نیز برخی فیلسوفان، در طول تاریخ، مدعی بوده‌اند که انسان‌هایی که کمتر گناه می‌کنند، بیشتر و بهتر به درک درست واقعیت موفق می‌شوند و این مقوله اخلاقی، بر فهم درست واقع و کسب باورهای صادق، اثرگذاری مستقیمی دارد. همواره این نکته در ذهن و ضمیر اندیشمندان بوده که چرا با وجود ثبات واقع و یکتایی آن، این همه شناخت متعدد و گاه متناقض پدید آمده است. در ارزیابی پاسخ این چالش مهم، از عناصر و قوای معرفتی سخن گفته شده است؛ اما برخی برای نیل به پاسخ، عامل را در بیرون از این عوامل و در گستره عوامل غیر معرفتی جستجو می‌کنند.

پیش‌زمینه‌های طرح چنین پرسش‌هایی عبارت است از:

الف) هر دو دانش (اخلاق و معرفت‌شناسی) مبتنی بر ارزش‌هایی هستند و نگاه غالب در آنها هنجاری است و در هر دو با انبوهی از بایدها و نبایدها مواجه‌ایم؛

ب) علم محصول عالم است و از آنجا که هر محصولی، نشان‌دهنده کارخانه خود و هر فرآورده‌ای، بازتاب‌دهنده فرایند خود و متأثر از شرایط و حال‌وهوای منبع خود است، ساختار و ساحت عالم هم بر باورهایش مؤثر است؛

ج) گستره اخلاق، شامل کردارها و رفتارهای روزمره انسان است. حال فرایند باورگزینی نیز می‌تواند مشمول اخلاق قرار گیرد و با توجه به ظهور اخلاق کاربردی و حرفه‌ای، اخلاق در عرصه علم، بارزتر از پیش طرح می‌شود. گره خوردن علم با قدرت و ثروت، زمینه طرح اخلاقیات را در گستره معرفتی و علمی دوچندان می‌کند؛

د) از سوی دیگر، رابطه دانش و ارزش در چند قرن اخیر، توجه فیلسوفان علم و فیلسوفان اخلاق را به خود جلب کرده است. استنباط ارزش از دانش و همچنین تأثیر ارزش بر دانش، دو مسئله غامض و چالشی در پیوند دو علم یادشده به‌شمار می‌آیند. مسئله نخست، در قلمرو فلسفه اخلاق است؛ اما بحث دوم، در سمت‌وسوی پژوهش حاضر و البته اعم از آن است؛ زیرا ارزش‌ها به انواع مختلفی همچون: اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، علمی، اقتصادی و زیبایی‌شناختی تقسیم می‌شوند و پژوهش حاضر نیز تنها با تمرکز بر ارزش‌های اخلاقی، سودای سخن درباره سرشت اخلاقی باورها را دارد و به ارزیابی تأثیرپذیری دانش در سرشت خود، از ارزش‌های اخلاقی می‌پردازد. بنابراین، چون بحث ما اخص است، هم می‌توان از مسئله اعم و فراتر، یعنی تأثیر ارزش بر تکون دانش بهره برد و هم محورهایی را که در حوزه خاص اخلاق با معرفت تلاقی می‌یابد، تحلیل کرد.

در ارزیابی اثرگذاری ارزش بر دانش، از یک سو، پوزیتیویست‌های منطقی، با مسلم انگاشتن خالی بودن علوم طبیعی از ارزش و ارزش‌داوری، و نیز از سویی، نسبت ارزش‌ها، علوم انسانی را محکوم به پیراسته بودن از ارزش‌ها کردند تا از این طریق، این علوم نیز واقع‌نما باشند. در نگاه ایشان، آنچه برآمده از گرایش‌های ارزشی باشد، غیرعلمی است و دانش، تنها برآیند تجربه و استقرا است. در دوران مدرن، پوپر اعتقاد داشت دانشمند هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را از شخصیت، ارزش‌ها و گرایش‌ها جدا کند و با این حال، عینیت و عدم نسبییت دانش قابل اثبات است. وی با تقسیم ارزش‌ها، به دو دسته درون‌علمی (علمی) و برون‌علمی، مدعی بود دسته اول، مرتبط با

صدق اند و دسته دوم، خارج از حوزه فعالیت‌های علمی هستند که اتفاقاً هر دو بر علم اثرگذارند؛ اما باید علم را از ساحت دوم پیراست که این به مدد نقد اجتماعی پدید می‌آید. این رویکرد در دوران مدرن ادامه داشت تا اینکه پست‌مدرن‌ها اثرگذاری ارزش بر دانش را به رسمیت شناختند و با پیامدهای آن از جمله نسبت در علم کنار آمدند. به مسئله «تأثیر ارزش بر دانش» نگرش‌های متفاوتی شده که رهاورد تنوع پارادایم در علوم و تکثر روشی در آنها است.

اینها و مسائلی شبیه اینها، کم‌کم ذهن و ضمیر اندیشمندان را به این سمت سوق داد که با بازنگری این دو دانش و بازخوانی مسائل آنها، زمینه‌های تأثیر و تأثر در آنها روشن‌تر شود و از مسائل هر یک برای حل چالش‌ها و مسائل دانش دیگر بهره گرفته شود. در ادامه این فصل به این تناظرها در کلیات و جزئیات دو دانش اشاره می‌شود که مهم‌ترین و شاید کاربردی‌ترین و بنیادی‌ترین آنها، رابطه خصائص اخلاقی (فضایل و رذایل) با باورها و اعتقادات باشد که مسئله این پژوهش است.

به‌طور مشخص، دو رویکرد متقابل توصیفی و دو رویکرد متضاد هنجاری در زمینه اثرپذیری دانش از ارزش‌های اخلاقی وجود دارد:

در بُعد توصیفی، یک نظر بر آن است که چنین تأثیری در هیچ‌یک از حوزه‌های علمی اثبات نشده است. حوزه‌های معرفتی، جدای از گستره‌های عاطفی و احساسی هستند و در هر یک از محورهای امکان و وقوع، دلایلی بر انکار آن وجود دارد. در مقابل، دیدگاهی دیگر بر آن است که این تأثیر به رسمیت شناخته شده است و امر قابل انکاری نیست و نمونه‌های فراوانی بر این امر وجود دارد که حوزه‌ها و ساحات انسانی با یکدیگر دادوستد دارند و نمی‌توان آنها را جدا از هم در نظر گرفت؛ چراکه همگی نشانه‌های یک موجود واحد هستند و همه را نفس یک انسان راهبری می‌کند.

در بُعد هنجاری نیز دو دیدگاه وجود دارد؛ یکی اینکه، باید چنین تأثیری را به رسمیت شناخت و برای داشتن باورهای صادق، باید به تقویت فضایل اخلاقی و زدودن رذایل اخلاقی اهتمام داشت و همان‌طور که در معرفت‌شناسی از بایسته‌ها و نبایسته‌ها در باورگزینی و ارزش‌سنجی معرفتی سخن گفته می‌شود، باید نقش فضایل و رذایل اخلاقی را نیز در ارزیابی‌ها لحاظ نمود. در مقابل، برخی معتقدند باید این دو ساحت را از هم تفکیک نمود و به تداخل آنها فتوا نداد و در مقام‌ها و ارزش‌دآوری‌های معرفتی، از دخالت دادن امور اخلاقی برحذر بود؛ زیرا خلط بین مباحث اخلاقی و معرفتی پیش خواهد آمد که به بروز خطا می‌انجامد.

نیازی به تأکید نیست که هر یک از دیدگاه‌های یادشده، برای خود دلایلی دارد که باید شرح و نقد شود. پژوهش حاضر درصدد واکاوی این مسئله است و تفصیل این نظریات در مباحث آینده خواهد آمد.

۲. دانش اخلاق و دانش معرفت‌شناسی

هر دانشی دستخوش تغییرات پرشمار بنیادین و روبنایی می‌شود و در اثر تکامل معرفتی و تغییرات اجتماعی، آستن شکوفایی و نوزایی در مباحث نوین است. دو دانش مهم اخلاق و معرفت‌شناسی، با سیر تطوری و تکاملی خود، مباحث بسیاری را در خود جای داده‌اند که با مرور بر این مباحث، شاهد نزدیکی در ساختار و محتوا در دو دانش هستیم که برشمردن آنها می‌تواند در حل مسئله این پژوهش مدد رساند. در ادامه به بررسی روابط جاری بین این دو دانش پرداخته می‌شود.

۲-۱. تعریف و گستره

۲-۱-۱. معرفت‌شناسی و مؤلفه‌های معرفتی

امروزه مطالعه حالات رویارویی شناختی انسان ما با واقع و کم و کیف توفیقات وی در نیل به حقیقت و ادراک درست آن، در بستر دانش‌هایی با نام «علوم شناختی»^۱ انجام می‌شود که یکی از مهم‌ترین و سنتی‌ترین آنها «معرفت‌شناسی»^۲ یا «نظریه معرفت»^۳ یا «فلسفه معرفت»^۴ است؛ دانشی که با دربر داشتن مباحث هنجاری و توصیفی، درصدد تحلیل مهم‌ترین دستاورد انسان در مواجهه با خارج (باور) و ارزش معرفتی و میزان واقع‌نمایی آن است. تحلیل چپستی معرفت و اجزای آن و نیز سازوکار واقع‌نمایی آن و دیگر مسائل مرتبط با آن، در شمار بنیادی‌ترین محورهای پژوهشی در تاریخ اندیشه بشری بوده و هست؛ با این حال، نسج‌یافتن رشته‌ای علمی به نام معرفت‌شناسی، به چند قرن اخیر تفکر فلسفی غرب مربوط می‌شود. البته ریشه‌های این مباحث به گفتگوهای فلسفی اندیشمندان یونان، از جمله افلاطون، بازمی‌گردد. در قرون وسطا و سپس دوران رنسانس، مباحث معرفتی مطرح بود تا اینکه تلاش‌های

1. cognitive sciences

2. epistemology

3. theory of knowledge

4. philosophy of knowledge

دکارت و لاک، در قرن هفدهم میلادی، زمینه‌ساز تدوین مباحث معرفتی شد و کم‌کم این دانش سامان یافت.

در باب سنخ‌شناسی این دانش و مسائل آن، آرای و وجود دارد که با بحث حاضر پیوند می‌خورد؛ برای نمونه، برخی آن را از سنخ روان‌شناسی یا اخلاق برشمرده‌اند.^۱ اگر معرفت‌شناسی را مطالعه حالات معرفتی انسان بدانیم، آن را به روان‌شناسی شناختی فروکاسته‌ایم و اگر زمینه‌های اجتماعی معرفت را نیز برجسته نماییم، این روان‌شناسی هم از سنخ فردی است و هم اجتماعی.^۲ برخی با اخلاقی دانستن فضایل معرفتی، معرفت‌شناسی هنجاری را زیرمجموعه اخلاق دانسته‌اند.^۳ همچنین هنجاری یا توصیفی بودن کل معرفت‌شناسی، ناشی از نوع نگاه ما به معرفت و فرایند تکوین آن است، البته می‌توان در این زمینه، رویکرد تلفیقی داشت؛ بدین صورت که جنبه توصیفی آن، ناظر به تبیین مفاهیم کلیدی و بنیادی این دانش، و جنبه هنجاری آن، ناظر به بررسی ارزیابی‌های معرفتی باورها باشد. از سوی دیگر، در اینکه معرفت‌شناسی، علمی پسینی (مؤخر از تجربه حسی) است یا پیشینی (مقدم بر تجربه حسی) اختلاف وجود دارد و قاطبه معرفت‌شناسان به رویکرد دوم معتقدند. «معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه»^۴ نیز معتقد است: «معرفت‌شناسی باید آشتی دوباره‌ای با علوم تجربی داشته باشد یا حتی از آنها استفاده کند».^۵ بر این اساس، مفاهیم معرفتی یا روش فلسفی برای تحلیل مفاهیم و قضایا نادرست انگاشته می‌شود؛ درحالی‌که معرفت‌شناسی در سنت فلسفی، دانشی بنیادین و مقدم بر همه علوم تجربی و مستقل از آنها تلقی می‌شده است.

در سنت فلسفی اسلام نیز در کنار سویه و سیر مباحث اصلی که جنبه هستی‌شناسانه داشته است، فیلسوفان بیش از آنکه به معرفت‌شناسی علم و چندوچون واقع‌نمایی آن بپردازند، به دنبال سرشت وجودی علم، مجرد یا عدم مجرد آن، رابطه وجودی آن با عالم و معلوم و... بودند؛ به‌ویژه در سنت فلسفی متعالیه که از اساس، فلسفه‌ای وجودی است و علم را نیز به «حضور مجرد عند مجرد» تفسیر می‌کند. برخی دیگر از مباحث مرتبط با معرفت، در ضمن

۱. وستفال، «پولس قدیس را به‌جد بگیریم: گناه به منزله مقوله‌ای معرفت‌شناختی»، ص ۱۶۲.

۲. لاندسمان، درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۳۰۲.

3. Zagzebski, *Virtues of the Mind*, p. 382.

4. naturalistic epistemology

5. Kappel, "Naturalistic epistemology", in *The Routledge Companion to Epistemology*, p. 836.

دانش‌های منطق و علم‌النفس فلسفی مطرح بوده است؛ مباحثی که با وجود طرح در دانش‌های موازی، اغلب دارای حیثیت‌های چندگانه بوده است. در نتیجه معرفت‌شناسی بین اندیشمندان مسلمان، جایگاه استقلالی نداشته است^۱ که سیر تاریخی و تطوری طرح این مباحث، خود شاهدهی بر این مدعا است.^۲ با این همه، اهمیت این دانش در دوران اخیر نزد اندیشمندان مسلمان تا جایی برجسته شده است که علامه طباطبایی با اعتراف به اینکه هستی‌شناسی مسئله شناخت، متأخرتر از بسیاری از مسائل فلسفی است، بخش قابل توجهی از کتاب وزین اصول فلسفه را به معرفت‌شناسی اختصاص داده و آن را پیش از طرح بسیاری از مسائل اصیل فلسفی طرح نموده است.^۳

با وجود طرح مسائلی چون: چیستی معرفت و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن، امکان کسب معرفت و داشتن تصور صادق از واقع، تحلیل‌پذیر یا قابل تعریف بودن معرفت، راه و روش کسب معرفت، اقسام معرفت، منابع معتبر معرفت و موانع کسب آن، راه دوری از خطای در معرفت، معیار ارزش معرفت و قلمرو معرفت، بنیادی‌ترین پرسش‌ها در معرفت‌شناسی این است که: «معرفت چیست؟» و «چگونه به دست می‌آید؟» پرسش اول، ذیل اصطلاح «توجیه» و پرسش دوم، ذیل «تولید» معرفت جای می‌گیرد. در برخی نظریات، پاسخ به پرسش اول در گرو تبیین پاسخ سؤال دوم دانسته شده و معرفت در قالب فرایند پدید آمدن آن تعریف شده است. این عده معتقدند نمی‌توان از سازوکار تولید باور سخن نگفت و تنها به شرایط توجیه آن توجه کرد؛ بلکه توجیه (جزء مهم تعریف معرفت) در گرو تولید است. رویکردهای اعتمادگرایی، کارکرد صحیح قوا و معرفت‌شناسی فضیلت‌محور از این دسته‌اند. پس دسته‌ای از نظریات با عطف توجه به منشأ و فرایند پیدایش باور، همان را معیار ارزش باور معرفی می‌کنند و شماری دیگر، باور حاصل شده را به دامان معیارهای پسینی می‌فرستند و ارزش معرفتی آن را در گرو برآوردن این ویژگی‌ها می‌دانند. به دیگر سخن، نظریات مربوط به تولید باور، بر فرایندهای

۱. البته عللی برای عدم استقلال این دانش بیان شده است؛ از جمله: بینش متحجرانه ظاهرگرایان و غفلت از توصیه‌های آیات قرآن به اندیشه و تأمل، ثبات و تزلزل‌ناپذیری جایگاه عقل در فلسفه اسلامی و اینکه شبهات درباره کارکرد این منبع معرفتی نتوانسته گزندی به این جایگاه وارد سازد (فیاضی، درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۳۰)

۲. بنگرید به: فیروزجایی، مباحث معرفت‌شناختی در فلسفه اسلامی، ص ۱۱-۳۴.

۳. جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۳۵.

شناختی تأکید می‌ورزند؛ اما نظریات ناظر به توجیه باور بر شرایط باور متمرکز می‌شوند؛ دسته اول فاعل محورند و دسته دوم باور محور. به تعبیر بهتر، دسته نخست بر هستی‌شناسی باور تأکید دارند و دسته دوم بر معرفت‌شناسی باور.

برخی از ویژگی‌هایی که برای معرفت مطرح شده است و بین فیلسوفان، اجماع نسبی بر آنها وجود دارد، عبارتند از:

۱. معرفت رابطه‌ای بین یک عامل معرفتی (سوژه) و متعلق شناسایی (ابژه) است؛
۲. چنین رابطه‌ای از سنخ روابط شناختی است؛
۳. لازمه دانستن (معرفت داشتن) باور داشتن است؛
۴. متعلق آن، یک گزاره است؛
۵. این گزاره صادق است؛
۶. دانستن، حالت خوبی است.

در طول تاریخ معرفت‌شناسی، دامنه گسترده‌ای از شرایط معرفت - از سهل‌پنداری تا سخت‌انگاری - بیان شده است.^۱ نخستین سخن را در این باره به افلاطون نسبت داده‌اند^۲ که وی در دو رساله منون و تئاتوس، معرفت (شناسایی) را به باور (پندار) درستی که بتوان درباره آن توضیح داد، باز می‌شناسد؛ هرچند در انتها از آن اعراض می‌کند.^۳ فیلسوفان معتقدند رگه‌های تعریف سه‌جزئی «باور صادق موجه» در سخنان وی قابل پیگیری است. معرفت‌شناسی به مؤلفه سوم، یعنی توجیه^۴ می‌پردازد و معرفت‌شناسان با توجه به ارزشمندی

1. Zagzebski, *Virtues of the Mind*, p. 262.

2. Heil, "Belief", in *Blackwell Companion to Epistemology*, p. 254.

۳. افلاطون، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۴۶۶، ۲۱۰.

۴. توجیه در اصطلاح معرفت‌شناسان دارای سه کاربرد است: توجیه گزاره‌ای یا propositional justification (بررسی توجیه یک گزاره، فارغ از اینکه کسی بدان اعتقاد بورزد یا نه)، توجیه باورسرسشت یا doxastic justification (اینکه فرد باورکننده برای اعتقاد به آن گزاره، قرائن کافی داشته باشد تا پشتیبان یا مبنای باور او قرار گیرند) و توجیه شخصی یا personal justification (توجیهی که فرد برای باور خود ارائه می‌کند و فرق آن با قبلی در این است که ممکن است گزاره‌ای دارای قرائن فراوانی باشد، ولی فرد به دلیل بسته‌فکری یا بی‌انصافی یا... از پذیرش آن سر باز زند و در نتیجه توجیه شخصی به ویژگی‌ها یا ملکات عقلی اشاره دارد که ممکن است فرد در باورگزینی خود دخیل کند) (Napier, *Virtue*, *Epistemology, Motivation and Knowledge*, p. 109). در مباحث رایج معرفت‌شناختی، معمولاً مراد همان توجیه نوع دوم است.

معرفت و برتری آن بر باور صادق صرف به دنبال قیدی دیگر برای ارائه تعریفی جامع و مانع از معرفت بوده‌اند.

در تاریخ فلسفه، قیود فراوانی برای این منظور بیان شده که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. باور صادق موجه؛
 ۲. باور صادقی که برآمده از یک فرایند باورساز مورد اعتماد باشد؛
 ۳. باور صادق محفوف به قرینه (قرینه‌ای که همه احتمالات معلوم را از بین می‌برد)؛
 ۴. باور صادقی که از طریق کارکرد صحیح قوا در یک محیط مناسب و با توجه به طراحی از پیش تعیین شده در جهت نیل به صدق تولید شده باشد؛
 ۵. باور صادقی که عامل معرفتی آن در کسب صدق قابل اعتماد باشد؛
 ۶. باوری که عامل معرفتی بر اثر فعالیت در قالب وظیفه‌شناسانه به صدق دست می‌یابد.
- با توجه به تعاریف یادشده، مهم‌ترین مؤلفه معرفت، باور است که می‌توان آن را به لحاظ معنانشناختی (انواع باور)،^۱ هستی‌شناختی (اثبات اصل وجود معرفت، بیان مجرد یا عدم مجرد آن، تقسیم آن به ذهنی و خارجی، شیوه ارتباط آن با عالم و معلوم)،^۲ معرفت‌شناختی (سازوکار بازتاب‌دهنده بودن خارج، ارزش باور صادق موجه و سازوکار واقع‌نمایی آن، امکان کسب آن، شیوه ارتباط علم با معلوم، معیارهای ثبوتی و اثباتی صدق)، روان‌شناختی (حالتی که برای فرد رخ می‌دهد و آگاهانه یا غیرآگاهانه بودن باور، ارزیابی میزان دخالت دیگر حالات روانی عامل معرفتی مانند هیجان و عاطفه و اراده در فرایند باور)، دین‌شناختی (میراث پیامبران بودن، خشیت‌آفرین بودن، هدایت‌آور بودن، بی‌طرف نبودن، ذومراتب بودن، همراه بودن با حلم و صمت، قابل تقسیم به نافع و غیر نافع بودن و قابلیت حجاب واقع شدن)^۳ و جامعه‌شناختی (سازوکار اثرپذیری باور از امور اجتماعی) تحلیل کرد.
- محور دوم معرفت، صدق است که می‌توان آن را به مثابه غایت معرفت‌شناسی معرفی کرد؛ دکارت معتقد بود فهم درست و دقیق انسان به او اجازه می‌دهد تا علاوه بر دوری از خطا،

1. Plantinga, "Reason and Belief in God" in *Faith and Rationality*, p. 18-20; Price, "Belief in and Belief that", in *Philosophy of Religion*, p. 143-167.

۲. جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۲۳-۲۴.

۳. ر. ک: سروش، علم چیست، فلسفه چیست؟، ص ۸۳-۹۷. برخی از مستندهای ویژگی‌های یادشده در این منبع آمده است.

صدق را به دست آورد.^۱ چیزم باور کردن بر محور توجیه معرفتی را معقول‌ترین کار برای کسب باور صادق و دوری از باور کاذب می‌داند.^۲ پل موزر شرط کامیابی توجیه معرفتی را در جهت غایتی به نام صدق می‌شمارد و معتقد است توجیه تنها در مسیر رسیدن به صدق قابل قبول خواهد بود.^۳ ریچارد فولی اعتقاد به باورهای صادق و دوری از باورهای کاذب را به مثابه یک «غایت معرفتی محض»^۴ معرفی می‌کند.^۵ کیت لور می‌گوید: پذیرش برخی چیزها با هدف دستیابی به صدق و نیز دوری از خطا، یکی از بایسته‌های معرفت است و همین نگرانی درباره صدق است که ماشین توجیه را هدایت می‌کند.^۶ گلدمن باور صادق را یکی از عوامل تعیین‌کننده ارزش فکری^۷ می‌داند.^۸ ارنست سوسا کارکرد فضایل فکری را به پیشینه رساندن سهم فرد از حقیقت می‌داند.^۹ پلانتینگا نیز تولید باورهای صادق را هدف از کارکرد درست قوای شناختی انسان معرفی می‌کند.^{۱۰} همچنین آلستون هدف از توجیه موفق را کسب بیشترین صدق و کمترین خطا و کذب در باورهای فرد می‌داند.^{۱۱} پس اغلب معرفت‌شناسان، مفاهیم محوری خود را با صدق پیوند زده‌اند و هدف از معیارها را تقارب باور به حقیقت دانسته‌اند.

باور و صدق اگرچه برای معرفت‌شناسی بنیادی به شمار می‌روند، مفاهیمی معرفت‌شناختی نیستند و این دانش مسئولیتی در برابر آنها ندارد و باید علوم دیگری به بررسی مفهومی و مصداقی آنها پردازند.^{۱۲} در واقع، معرفت‌شناسی با نشانه رفتن این هدف، تنها بسترسازی و زمینه‌سازی می‌کند و به دیگر سخن، ارزیابی معرفتی باورها در یک فرایند «غایت‌گرایانه» و در

-
1. Descartes, "Meditations on First Philosophy", *The Philosophical Writings of Descartes*, v.2, p.62.
 2. Chisholm, "A Version of Foundationalism", in: *The Foundations of Knowing*, p. 4.
 3. Moser, *Empirical Justification*, p. 4. 4. purely epistemic goal
 5. Foley, *Working Withuot a Net: A Study of Egocentric Epistemology*, p. 19.
 6. Lehrer, *Theory of Knowledge*, p. 112. 7. intellectual value
 8. Goldman, *Epistemology and Cognition*, p. 98.
 9. Sosa, "Knowledge and Intellectual Virtue", in: *Knowledge in Perspective: Selected Essays in Epistemology*, p. 225.
 10. Plantinga, "Positive Epistemic Status and Proper Function", in: *Philosophical Perspectives*, v. 2, p. 39.
 11. Alston, "Concepts of Epistemic Justification", in: *The Monist*, v. 68, p. 83-84.
 12. David, "Truth as the Epistemic Goal", in: *Knowledge, Truth and Duty*, p. 153.

جهت کسب باورهای صادق و دوری از باورهای کاذب است. با این همه، برخی صدق را یک هدف معرفتی تلقی نکرده‌اند.^۱ در مقابل، آلستون، که در رویکرد اخیر خود به عدم نیاز به توجیه باور معتقد بود، با برجسته کردن صدق، آن را به نوعی وارد اصل معرفت‌شناسی و جزء مباحث آن کرد و در عرض دیگر مطلوب‌های معرفتی^۲ - بنابر اصطلاح خویش - قرار داد.^۳ در مجموع، رویکردهایی مانند قرینه‌گرایی، وظیفه‌گرایی، اعتمادگرایی، فضیلت‌گرایی، مبنایگرایی (سنتی و نوین) و شهودگرایی در زمینه توجیه باور سامان یافته‌اند و ارزیابی‌های اخلاقی، معرفتی و عمل‌گرایانه نیز مطرح شده‌اند.^۴

۲-۱-۲. اخلاق و مؤلفه‌های اخلاقی

برخلاف معرفت‌شناسی، که تعیین دانشی آن مولود سده‌های اخیر است، اخلاق از محورهای پژوهشی کهن بوده که در دو سیاق عملی و نظری، پی گرفته می‌شده است. پژوهش‌های جدی اخلاقی، از دوران فیلسوفان یونان آغاز شد و سپس با اوج گرفتن مرجعیت کلیسا، اخلاق مسیحی رواج یافت و با افول این مرجعیت، در چندصد سال اخیر، اخلاق سکولار جانشین آن شد. در اندیشه اسلامی نیز ابتدا با الهام از آموزه‌های الهی، اخلاق نبوی و ولوی (نقلی) با محوریت کلام و سیره اخلاقی ایشان پدید آمد و سپس در قرون بعدی با پژوهش درباره مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی، ابتدا شکاف کلامی «ماهیت حسن و قبح اخلاقی» به وجود آمد و سپس با رواج اندیشه فلسفی بین اندیشمندان مسلمان - همچون ابن‌سینا و خواجه - اخلاق فلسفی تأسیس شد که تا دوران معاصر ادامه یافته است. در چند دهه اخیر، در هر دو سنت اخلاقی غربی و دینی، محور مباحث اخلاقی به عرصه حرفه‌ای و کاربردی نزدیک شده است و پژوهش‌ها بر سازوکار به‌کارگیری دستورها و الزامات اخلاقی در مشاغل، حرفه‌ها، عرصه‌های علمی و عملی، حوزه‌های رفتاری کوچک و بزرگ و رفتارهای نوظهور - همچون به‌مرگی - متمرکز شده است. تعریف ذاتی و ماهوی از اخلاق تقریباً ناممکن است؛ زیرا اولاً، اختلاف‌نظر درباره ماهیت اخلاق که از سنخ امور حقیقی است یا اعتباری آن‌قدر زیاد است که تعریف مشترک را

1. Kvanvig, "Truth Is not the Primary Epistemic Goal", in: *Contemporary Debates in Epistemology*, p. 285-296.

2. epistemic desiderata

3. Alston, *Beyond "Justification"*, p. 40.

4. Steup, "Introduction" in: *Knowledge, Truth and Duty*, p.7: iv.

ناممکن می‌سازد. ثانیاً، اخلاق یک علم است و علم به مجموعه‌ای از گزاره‌ها اطلاق می‌شود و در حقیقت باید به دنبال وجه جامع و محور گردآمدن این گزاره‌ها و مفاهیم در کنار هم بود. پس با توجه به حیث مجموعی بودن اخلاق و اشتغال آن بر مواردی با وجه جامع و مشترک، ساده‌ترین راه، بازتعریف آن به «مجموعه‌ای از بایسته‌ها (هنجارها و ارزش‌ها) و نبایسته‌ها (ضد‌هنجارها و ضد‌ارزش‌ها) در حوزه عمل و رفتارهای ارادی و اختیاری فردی و اجتماعی» است. درباره ماهیت گزاره‌ها، مفاهیم و احکام اخلاقی نیز چند نظر ارائه شده است: اوصاف و روابط عینی و واقعی، اعتبار و فرمان عقل (اقتضائات یا تمایلات عقل)، توافق سیره عقلا، اعتبار محض خیال و عواطف.^۱

در کاربردهای نوین از اخلاق، شاهد «اخلاقیات مضاف»^۲ هستیم که به معنای بایدها و نبایدهای لازم در یک حوزه خاص است. در حوزه علم‌شناسی و علم‌پژوهی هم اخلاقیاتی حاکم است که موارد آن در دوران سنتی، مدرن و پست‌مدرن متفاوت است؛ اما جملگی در مقام تبیین هر باید و نبایدهی هستند که در این مقام لازم است. حال برخی معتقدند این اخلاقیات، جدای از اخلاقیات در حوزه سیاست و هر دو، غیر از اخلاقیات و الزامات در فقه و حقوق و هر سه، غیر از اخلاقیات مصطلح (ناظر به رفتار و کردار) هستند (اشتراک لفظی). بنابراین، کاربرد اخلاق در این موارد، مانند اخلاقیات معنا، اخلاق باور و اخلاقیات سیاست، به معنای مطلق الزام و قواعد لازم‌الرعایه است، نه از سنخ کاربرد اصطلاحی اخلاق.^۳ در مقابل، برخی معتقد به توسعه مفهومی اخلاق هستند و همه قواعد لازم و بایسته برای رفتار را در هر حوزه‌ای در گستره آن جای می‌دهند (اشتراک معنوی)؛ همانند کلیفورد و کسانی که این موارد را در شمار اخلاق حرفه‌ای می‌دانند.

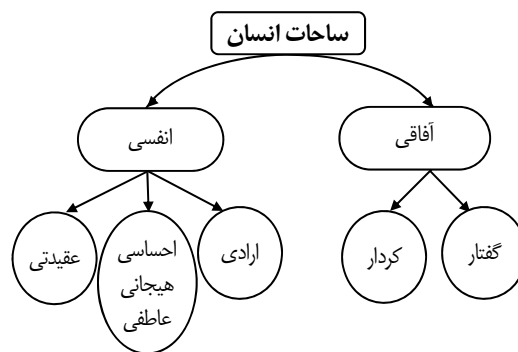
اگر این اشتراک لفظی باشد، چندان اشکالی در اصطلاح پیش نمی‌آید و باید محتوای اخلاق باور، اخلاق پژوهش و مانند آنها را تحلیل کرد؛ اما اگر مشترک معنوی باشد، در حقیقت ادعای اخلاقی بودن هنجارهای معرفتی پذیرفته شده است. در این صورت، باید در اخلاق به معنای رایج آن (اطلاق خاص) «توسعه موضوعی» و در ادامه آن، «توسعه مسئله‌ای» داد.

۱. فنایی، دین در ترازوی اخلاق، ص ۲۹-۳۰.

2. ethics of

۳. واعظی، نظریه تفسیر متن، ص ۳۲۴.

برخی فراتر از این معتقدند همه ساحت‌های انسان، مشمول اخلاق و بایسته‌های اخلاقی هستند. توضیح اینکه، انسان دارای پنج ساحت کلان است:



بنابراین، اخلاق شامل پنج حوزه خواهد بود: اخلاق کردار یا رفتار (معنای رایج و اصلی)، اخلاق باور (مربوط به ساحت عقیدتی)، اخلاق احساسات، هیجان‌ات و عواطف (مربوط به ساحت احساسی و عاطفی)، اخلاق خواسته‌ها (مربوط به ساحت ارادی) و اخلاق گفتار. البته در نگاه ایشان، اخلاق به یک معنا، ناظر به عمل است و تمام این حوزه‌ها نیز به نوعی عمل انسانی به‌شمار می‌روند.^۱ البته در تلقی رایج، اخلاق تنها ناظر به عمل – در مقابل دیگر ساحات انسان – است.

معیار مشهور برای داوری اخلاقی، فعل ارادی و اختیاری است؛ اینکه آن عمل هم ارادی باشد، نه غیر ارادی (مانند پلک زدن) و هم از روی اختیار از انسان سر بزند، نه اجبار و اکراه و الجاء (مانند انجام کاری در اثر زور و تهدید دیگران)؛ از این‌رو، اخلاق هم شامل امور جوارحی (بیرونی) – شامل فردی و اجتماعی – است و هم جوانحی (درونی). اکنون جای طرح این پرسش هست که با توجه به اینکه باور کردن و فعالیت دستگاه ادراکی و باورسازی انسان نیز یک فرایند با مقدمات ارادی و اختیاری است، چرا در قلمرو اخلاق چندان سخنی در این باره گفته نشده است؟ آیا این امر، آگاهانه و از روی عمد بوده یا ناخواسته صورت گرفته است؟ تحلیل این مسئله و سیر تاریخی آن در حوصله بحث کنونی نیست و باید با بازنگری در معیارها

۱. فنایی، اخلاق دین‌شناسی، ص ۵۴۵.

و مؤلفه‌های اخلاقی، پرسیم آیا می‌توان آنها را به گستره باور و اعتقاد تعمیم داد و آیا رگه‌هایی از این تعمیم در آثار پیشینیان به چشم می‌خورد یا نه؟ به دیگر سخن:

الف) اخلاق شامل بایسته‌ها و نبایسته‌ها در امور و افعال ارادی انسانی است.

ب) باور کردن، یکی از افعال ارادی انسان است.

نتیجه: چتر اخلاق بر فراز باورگزینی هم افراشته است.

ازسوی دیگر:

الف) نتیجه اخلاق محوری، تزکیه و طهارت درون انسان است.

ب) گستره اخلاق، ساحات اراده، فعل و عواطف بشری را دربر می‌گیرد.

ج) ساحات سه‌گانه انسان (معرفتی، ارادی، عاطفی) با یکدیگر مرتبط‌اند.

نتیجه: رفتارها و خصائص اخلاقی بر باورها و دانسته‌های انسان اثرگذارند.

پس: یا باید موضوع اخلاق را «رفتار و باور» بشماریم، یا اگر تنها رفتار را ذکر کردیم، متفطن این نکته باشیم که رفتار در اینجا معنایی فراتر از رفتار متفاهم عرفی دارد و فرایند باورکردن هم نوعی عمل و رفتار ارادی فردی است. البته جای مناقشه در هر دو مقدمه الف و ب وجود دارد. در نتیجه تخلف از بایسته‌های معرفتی و خطای عمدی معرفتی، به لحاظ اخلاقی گناه شمرده می‌شود و سرزنش اخلاقی را به دنبال خواهد داشت و داوری اخلاقی درباره رفتار و سلوک معرفتی عامل، ممکن و بجا خواهد بود.

۲-۱-۳. فرااخلاق^۱ - فرامعرفت‌شناسی^۲

برخی برای اینکه مباحث اشتراکی این دو دانش در لایه‌های مبنایی تحلیل شود، پیشنهاد کرده‌اند که به موازات فرااخلاق، که یکی از حوزه‌های فعال و کلان در فلسفه اخلاق است، فرامعرفت‌شناسی نیز ایجاد شود تا در آن به پرسش‌های کلان در باب اشتراک دو دانش و تحلیل نظریات متناظر پرداخته شود.^۳ نظریاتی مانند طبیعت‌گرایی^۴ / طبیعت‌ناگرایی^۵ و شناخت‌گرایی^۶

1. meta-ethics

2. meta-epistemology

۳. برنت، «تشابه میان معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق»، در دانشنامه فلسفه اخلاق، ترجمه انشاءالله رحمتی، ص ۶۶۸.

4. Naturalism

5. non-naturalism

6. cognitivism

شناخت‌ناگرایی^۱ در شمار نظریات غالبی هستند که در هر دو دانش کاربرد دارند. اگر چنین امری را بپذیریم، همه مباحث این کتاب، در حوزه فرامعرفت‌شناسی خواهد بود. از آنجا که این دانش یا حوزه دانشی، استواری چندانی ندارد، بیش از این بدان نمی‌پردازیم.

۲-۱-۴. سرشت اخلاقی معرفت

رسالت این پژوهش چنان‌که بیان شد، ارزیابی کم و کیف اثرگذاری مؤلفه‌های اخلاقی بر فرایند و برآیند معرفت است تا بتوان میزان اثرپذیری معرفت را از اخلاقیات و در نتیجه سرشت و طبیعت اخلاقی معرفت را تبیین کرد. با توجه به مبانی مختلف در معیار اخلاقی بودن افعال و همچنین مؤلفه‌های چندگانه معرفت، باید مسئله را جزئی‌تر کرد تا تحلیل آن آسان‌تر و روشن‌تر شود. متغیرهایی که می‌توان بحث کنونی را بر محور آنها سنجید، از این قرارند:

۱. تنوع نظریات در اخلاق؛ مشهورترین مبانی و رویکردها برای تعیین ارزش و عمل اخلاقی عبارتند از: وظیفه‌گرایی، غایت‌گرایی و فضیلت‌گرایی. اولی معیار ارزش و فعل اخلاقی را آن چیزی می‌داند که وظیفه اقتضا کند؛ دومی فرجام و غایت را در نظر می‌گیرد و سومی از تلبس عامل به فضایل اخلاقی سخن می‌گوید و فرد فضیلت‌مند را منبع سرشار بروز ارزش‌ها و اخلاقیات می‌داند. حال که می‌خواهیم از سرشت اخلاقی معرفت سخن بگوییم، گذشته از مشترکاتی که همه نظریات اخلاقی با هم دارند، باید دید پیش‌زمینه بحث، کدام مکتب اخلاقی است؛ زیرا بر مبنای هر یک می‌توان سرشت اخلاقی معرفت را محک زد. برای نمونه، ارزشی که یک وظیفه‌گرا برای جزئیات و فرایند معرفت در نظر می‌گیرد، با آنچه غایت‌گرا بدان حکم می‌کند، متفاوت است. بنابراین، معرفت، بسته به نظریه اخلاقی زمینه، مشمول احکام گوناگون اخلاقی می‌شود که برآیند آنها در تعیین سرشت اخلاقی آن دخیل است.

سامان دادن پژوهش بر مبنای هر یک از نظریات اخلاقی، امری در خور توجه است؛ اما در این نوشتار بر نظریه اخلاقی خاصی تکیه نمی‌شود؛ بلکه آنچه بر مبنای هر نظریه خاص اخلاقی به دست آید، به دامن تحلیل‌های پیش‌رو فرستاده می‌شود و مهم نیست این امور، بر مبنای کدام نظریه اخلاقی رخ نموده باشند. بله، برخی محورها با نظریات خاصی پیوند خورده‌اند؛ مانند اخلاق باور که خاستگاه آن با قرینه‌گرایی معرفتی و نیز وظیفه‌گرایی

1. non-cognitivism

اخلاقی پیوند خورده است؛ اما در تحلیل آن، لزومی بر تقید به این مبنای اخلاقی نیست. ۲. اجزای معرفت؛ معرفت براساس تلقی رایج، دارای سه جزء است: باور، توجیه، صدق. حال باید دید مقصود، تأثیر اخلاقیات بر کدام مؤلفه است:

الف) باور؛ در این مرحله باید دید در تکوین باور و فرایندهای باورساز، چه اخلاقیاتی اثرگذارند. غالب این پژوهش، بر همین مرحله متمرکز است و از اثرگذاری اخلاقیات بر روند سامان یافتن باور بحث می‌شود. کشف این نوع اثرگذاری‌های احتمالی، اخلاقی بودن سرشت معرفت را بهتر و دقیق‌تر بازنمایی می‌کند.

ب) صدق؛ در تبیین چیستی صدق باور، نظریات مختلفی بیان شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: مطابقت با واقع، صدق پراگماتیستی و صدق انسجام‌گرایانه. بنا بر نظریه مشهور (مطابقت با واقع) صدق تنها یک امر فلسفی است و باور یا با واقع حاکی از آن مطابق است یا نیست. این معنای از صدق، در گستره پژوهش فعلی می‌گنجد. صدق در معنای انسجام‌گرایانه آن، مقوله‌های درون‌باوری است و چندان جایی برای دخالت دادن نظریات اخلاقی نیست؛ هرچند اگر اخلاقیات به بطن این نظریه معرفت‌شناختی نفوذ کند، به مسئله حاضر مرتبط می‌شود و صدق بر محور اخلاقیات و در نتیجه، معرفت اخلاق سرشت خواهیم داشت. در حالت سوم، بنا بر نظریه پراگماتیستی صدق، آن چیزی که در عمل، بیشتر به کار آید و مصلحت و فایده بیشتری داشته باشد، همان صدق است و از آنجا که اخلاقیات هم ناظر به مقام عمل هستند، صدق می‌تواند با مؤلفه‌های اخلاقی پیوند نزدیکی داشته باشد و در نتیجه، معرفت اخلاق محور در پیشگاه تحقیقات قرار گیرد. این نگاه سوم می‌تواند محور پژوهشی مستقل و مستوفا باشد.

ج) توجیه؛ باور برای اینکه به معرفت تبدیل شود، نیاز به پشتوانه معرفتی دارد و باید عامل معرفتی براساس برخی امور و دلایل، باوری را برگزیند یا پس زند. در این زمینه، نظریات فراوانی در معرفت‌شناسی معاصر پدید آمده است که برخی از آنها با اخلاقیات پیوند خورده است. این پژوهش به نظریات معرفت‌شناختی اخلاق محوری که در محور توجیه از اخلاقیات بهره گرفته‌اند، می‌پردازد و در کنار دیگر مؤلفه‌های معرفت از نقش اخلاقیات در توجیه باور سخن می‌گوید. حاصل آنکه، پژوهش پیش‌رو بر محور اثرگذاری اخلاقیات بر «تولید» و «توجیه» باور و نیز صدق با معیار مشهور آن، یعنی «مطابقت با واقع» سامان می‌یابد.

۲-۲. مشابهت‌ها

۲-۲-۱. مشابهت‌ها در محتوا

نگاه ارزشی یا هنجاری به معرفت و همچنین برخی مؤلفه‌های آن همچون باور موجه، عقلانی یا تضمین‌شده، نظایر و شباهت‌های زیادی بین مباحث اخلاقی و معرفت‌شناختی به ارمغان آورده است. به گفته چیزم: «بسیاری از مشخصاتی را که فیلسوفان، ویژه گزاره‌های اخلاقی می‌پنداشتند، آنها را درباره گزاره‌های معرفتی نیز پذیرفتند».^۱ کاربرد اصطلاحاتی مانند وظیفه و مسئولیت معرفتی، هنجار و ارزش معرفتی و فضایل فکری نیز از سوی معرفت‌شناسان، تأییدی بر همین پندار است. آنها در ساحت استدلال نیز از گونه‌های اخلاقی بهره بردند که این گاهی آگاهانه و در موارد بسیاری، بدون توجه صورت می‌گرفته است.

مهم‌ترین مشابهت‌های محتوایی بین دو دانش عبارتند از:

الف) نگاه هنجاری دو دانش به موضوعات خود؛ همان‌طور که ما افراد و فعالیت‌های آنها را ارزش‌یابی می‌کنیم (اخلاق)، به ارزیابی باورهای آنها (معرفت‌شناسی) نیز می‌پردازیم و حتی گاهی نقدهای ما در حوزه معرفت، شدیدتر از حوزه عمل افراد است. برای نمونه، استبداد در رأی یا بی‌انصافی در نقد دیگران، همانند حسادت و غیبت سرزنش می‌شوند. خود معرفت‌شناسان هم معتقدند باورها دارای ویژگی‌های هنجاری هستند و اختلاف مبنای‌گراها و انسجام‌گراها و نیز درون‌گرایان و برون‌گرایان، اختلافی درباره ماهیت چنین ویژگی‌هایی است.^۲ پس نگاه هنجاری رایج در معرفت‌شناسی، شبیه به نگاه اخلاق است که در آن‌هم به ارائه ملاک‌هایی برای ارزش‌یابی پرداخته می‌شود؛ با این تفاوت که معرفت‌شناسی درباره فضایل و رذایل معرفتی و مرتبط با باورهای انسان سخن می‌گوید و اخلاق بر محور فضایل و رذایل اخلاقی و ارزیابی رفتارهای انسان می‌گردد؛ این شباهت خیلی روشن است.

ب) شباهت دو دانش در موضوع، هدف و مسائل؛ موطن بحث‌های رایج در معرفت‌شناسی، باور فردی است؛ همان‌طور که موطن بحث در اغلب نظریه‌های اخلاقی، عمل فردی است. همچنین رسالت دانش اخلاق، نشان دادن عمل صحیح و راه رسیدن به آن است و دغدغه معرفت‌شناسی نیز بازشناسی باور موجه یا عقلانی یا تضمین‌شده است؛ یعنی هر دو دانش،

1. Chisholm, *Perceiving, A Philosophical Study*, p. 4.

2. Zagzebski, *Virtues of the Mind*, p. 7.

دغدغه بازشناسی صحیح از ناصحیح را دارند؛ یکی در حوزه عمل و دیگری در حوزه باور. از سوی دیگر، خودِ موجه بودن نیز یک عمل درست است و اینکه یک باور موجه یا عقلانی یا درست تولید شده داشته باشیم، یکی از راه‌هایی است که عمل درست انجام داده‌ایم. پس فیلسوفان اخلاق بر عمل درست تأکید دارند و معرفت‌شناسان بر باور موجه و این دو مفهوم در آن دو دانش از مفاهیم پایه به‌شمار می‌روند. در نتیجه هر دو به بررسی ارزشی مؤلفه‌ای از انسان می‌پردازند و موضوع و هدف آنها دارای شباهت است.^۱

همچنین نظریه‌های اخلاقی رایج عموماً فعل محورند و نظریه‌های رایج در معرفت‌شناسی - که برخی مفاهیم را از آنها به عاریه گرفته‌اند - باور محور هستند. در نتیجه، همان‌گونه که نظریه‌های اخلاقی فعل محور به نظریه‌های وظیفه‌گرا و نتیجه‌گرا دسته‌بندی می‌شوند، پژوهش‌های معرفت‌شناختی نیز - به دلیل شباهت پیش‌گفته - عمدتاً بر محور یکی از دو پرسش زیر صورت می‌گیرند:

۱. آیا باور از وظایف و قوانین معرفتی تخطی کرده است؟ آیا این باور از لحاظ معرفتی ستودنی است؟ و... این سنخ از معرفت‌شناسی، نظریه‌های اخلاقی «وظیفه‌گرا» را الگوی خود قرار می‌دهد.

۲. آیا باور در یک فرایند قابل اعتماد در جهت رسیدن به حقیقت شکل گرفته است؟ آیا باور محصول کارکرد مورد و شوق قوای معرفتی است؟ و... این سبک از معرفت‌شناسی (اعتمادگرایی) متناظر با نظریه‌های اخلاقی «نتیجه‌گرا» قرار می‌گیرد. اعتمادگراها در تلاش‌اند تا برخی حالت‌های معرفتی را توصیف کنند که به تولید حداکثری باورهای صادق بینجامد و از باورهای غلط دوری گزینند؛ این شبیه رویه نتیجه‌گراها است که تلاش می‌کنند حالت‌های خوبی برای به‌دست آوردن نتایج بهتر فراهم کنند و از حالات بد دوری گزینند.^۲ معرفت‌شناسان اعتمادگرا همانند اغلب اخلاق‌پژوهان نتیجه‌گرا، «خوب» را سنجش‌پذیر و مقوله‌ای کمی دانسته‌اند. برای نمونه، سودگراها (شاخه‌ای از نتیجه‌گراها) در پی به حداکثر رساندن لذت در مقابل درد هستند و اعتمادگراها نیز در پی باورهای صادق فراوان در مقابل باورهای کاذب‌اند.

همچنین یکی از بنیادی‌ترین مسائل این دو دانش، آن است که اخلاق به دنبال تبیین رابطه

1. Ibid.

2. Ibid, p. 7-8.

بین «آنچه خوب است» و «آنچه باید کرد» است و معرفت‌شناسی نیز در پی ترسیم رابطه «بایدهای معرفتی» و «خوبی‌های معرفتی» است.^۱

ج) ارادی برشمردن موضوع خود (باور / فعل)؛ یک اصل رایج و توافقی در علوم هنجاری آن است که مسئولیت‌داشتن، مستلزم داشتن اراده است و تا زمانی که در عملی، ریشه‌های ارادی وجود نداشته نباشد، نمی‌توان عامل را مسئول عمل خود پنداشت و در نتیجه نه مدح و ذم و ستایش و سرزنشی متوجه اوست و نه باید و نبایدی. اساس علم اخلاق نیز بر این اعتقاد استوار است که افعال انسانی، برآمده از اراده و اختیار اوست و مدح، ذم، ستایش و سرزنش اخلاقی همگی از این‌روست که او عملی را انجام داده که می‌توانسته انجام ندهد یا عملی را ترک کرده که می‌توانسته انجام دهد.

کسانی که از قرینه‌گرایی و اخلاق باور سخن می‌گویند، باور کردن را امری کاملاً ارادی و البته اختیاری می‌دانند و آنان که مدعی نظریه کارکرد درست قوا هستند، باور را ارادی نمی‌دانند. برای نمونه، پلانینگ با تفکیک اعمال و باورها در معیار ارادی بودن، اولی را ارادی می‌داند و لذا به بایدها و نبایدهای اخلاقی معتقد است؛ اما باورها را دارای چنین خاصیتی نمی‌داند و بایسته‌های معرفتی را به معنای رایج معرفت‌شناختی آن به رسمیت نمی‌شناسد.

در نتیجه هر نظریه‌پردازی که تئوری هنجاری معرفتی درمی‌اندازد، باید ارادی بودن باور را اثبات کند. باورها همچون افعال انسان، در طیفی از ارادی بودن جای دارند و اگرچه ارادی بودن باورها مانند افعال ملموس نیست، نمی‌توان این جنبه را در باورها نادیده انگاشت و بی‌تکلیفی و بی‌مسئولیتی معرفتی را رواج داد، بلکه اختیاری بودن باورها متناسب با خود آنهاست. معرفت‌شناسان به دو گروه اراده‌گراها و نادراده‌گراها و هر کدام به چندین زیرمجموعه تقسیم می‌شوند و برای ادعاهای خود ادله خاصی دارند. آلستون با برشمردن ادله‌ای مدعی است نمی‌توان به‌صرف اراده، باوری را برای خود فراهم کرد و اراده‌گرایی معرفتی – چه به‌صورت مستقیم و چه غیرمستقیم – مردود است، البته وی تأثیر برخی افعال و امور ارادی را بر باور می‌پذیرد.^۲ پس اینکه در هر دو دانش اخلاق و معرفت‌شناسی، به سرزنش و ستایش (برای انجام یا ترک وظایف و تکالیف) پرداخته می‌شود، نشان از آن دارد که هر دو، موضوع داورهای خود را ارادی می‌شمارند.

۱. زگزبسکی، معرفت‌شناسی، ص ۲۳-۲۴.

2. Alston, *Beyond "Justification"*, p. 62-67.

۲-۲-۲. مشابهت‌ها در زمینه‌های طرح نظریه فضیلت

پیشینه طرح نظریه اخلاق فضیلت به ارسطو بازمی‌گردد؛ اما در چند دهه اخیر، این نظریات پس از مدتی دوباره به کانون مباحث اخلاقی بازگشته‌اند و همان دلایلی که فیلسوفان اخلاق را به سوی طرح چنین رهیافت‌هایی کشاند، در معرفت‌شناسی نیز یافت می‌شوند و آنها همان‌قدر توان دارند تا طرح یک نظریه فضیلت را در معرفت‌شناسی نیز ضروری سازند. برخی از تلاش‌ها برای اثبات برتری‌های نظریه اخلاق فضیلت بر آرای اخلاقی فعل‌محور، در عرصه معرفت‌شناسی نیز وجود داشته است؛ از جمله:

۱. الیزابت آنسکوم، نخستین نظریه‌پرداز دوران معاصر در زمینه طرح فضایل در اخلاق، معتقد بود: مفاهیم بنیادی در مباحث نوین اخلاقی، مانند درست، غلط، تکلیف و وظیفه اخلاقی، رضایت‌بخش و پوشش‌دهنده همه ارزش‌های اخلاقی نیستند. از دیگر سو، مفاهیمی همچون عادل، پارسا، شجاع و راستگو به لحاظ مفهومی ارزشمند و گران‌بها هستند. همچنین مفاهیم تکلیف، درست، غلط و وظیفه مفاهیمی قانونی هستند که بدون فرد قانون‌گذار یا قاضی چندان معنایی ندارند. در سنت فلسفی، این قانون‌گذار خداوند معرفی شده است و مفاهیم پیش‌گفته، مباحث فلسفی را به ادیان یهودی و مسیحی وارد کرده‌اند. حال با فرض نبود یک اخلاق مبتنی بر الیهات در عصر حاضر، اخلاق قانون‌بنیان هم غیرمنسجم است؛ چون پستوانه آن از بین رفته است. پس بهترین راه، بازگشت به اخلاق فضیلت ارسطویی است که نه مفهومی از «نادرست / خطا» را دربر دارد و نه بر مفهوم «وظیفه» متمرکز است و در واقع، پستوانه آن، خود آن است.

البته وجود اخلاق‌های سکولار، دلیلی بر نپذیرفتن این مدعاست؛ اما می‌توان پذیرفت که مفاهیم فضیلتی بر دیگر مفاهیم اخلاقی برتری دارند و اگر ابهام موردنظر آنسکوم درباره ادبیات اخلاقی قانونی بدون قانون‌گذار الهی درست باشد، به طریق اولی می‌توان آن را در معرفت‌شناسی تکرار کرد؛ زیرا در ارزیابی اخلاقی دست‌کم می‌توانیم دلایل عملی و وجدانی برای داوری افعال و عرضه آنها به محکمه بیابیم؛ اما یافتن چنین سازوکاری در ارزیابی باور و افعال شناختی مشکل است و ضرورت یافتن مفاهیم جدیدی به جای وظیفه، تکلیف، درست، غلط و... جدی‌تر است. رضایت‌بخش نبودن مفاهیم وظیفه، خوب، بد و... در اخلاق، در معرفت‌شناسی نیز جاری است. واکنش انسان‌ها در برابر یک ناهنجاری معرفتی تنها این نیست که بگویند باور او بی‌دلیل یا

نادرست یا بد است؛ بلکه داوری آنها مستقیماً متوجه خود عامل معرفتی است و برای سرزنش آنها از الفاظی چون، بی‌دقت، عجول، دیرفهم و متعصب استفاده می‌شود.^۱

۲. دلیل دوم طرح نظریه فضیلت در اخلاق، موردی و جزئی بودن مسائل اخلاقی است که راه‌حل‌های کلان را بر نمی‌تابد. فیلسوفان همیشه این دغدغه را داشته‌اند که اخلاق منحصرأ یک قانون حکومتی نیست و پرسش اخلاق مشخصاً این است که «فرد در یک موقعیت انتخاب اخلاقی باید چه کاری را انجام دهد؟» پس ارائه یک الگوی کلان در اخلاق نمی‌تواند پاسخ مناسبی به این پرسش باشد و برای حل انتظارات با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شود. برخی فیلسوفان برای حل این مشکل، رویکرد جزئی‌تر و ادبیاتی ایجاد کردند که نه با مفاهیم قانون یا اصل که با آگاهی از موارد جزئی آغاز می‌شد و اینان نه عام‌گرا و قانون‌پرست، که جزئی‌نگر و خاص‌گرا^۲ بودند و اعتقاد داشتند که درستی یا نادرستی افعال به اوضاع و احوال خاصی که فرد در آن قرار دارد، وابسته است و قواعد کلان هم یا زائد یا برآیند همین موارد جزئی هستند. البته خاص‌گرایان در اخلاق لزوماً فضیلت‌گرا نبودند و تنها همین‌قدر از سخن آنها بهره می‌گیریم که ارائه قواعد کلان درباره امور اخلاقی کارگشا نیست.

اکنون به موازات این رویکرد در اخلاق، نباید تصور کنیم که قرار داشتن در یک موقعیت موجب معرفتی یا یک موقعیت مثبت اخلاقی، تفاوت چندانی با هم دارند و هر دو به یک اندازه، تابع ویژگی‌های موقعیت فرد هستند. در هر فضیلتی، فرد باید شیوه فعالیت آن را بداند که این با تمرین و تقلید به دست خواهد آمد و اینها اموری جزئی و خارجی هستند. پس نگرش خاص‌گرایان اخلاقی در ارزیابی معرفتی باورها نیز قابل اجرا است و راه رسیدن به عمل درست می‌تواند ما را در پیمودن راه درست تفکر و اکتساب باورهای صادق‌یاری رساند؛ اینکه با در نظر گرفتن قواعد جزئی و خاص، برای موقعیت‌های معرفتی چاره‌اندیشی کنیم.^۳

۳. برخی، مانند مایکل استوکر، معتقدند با نظریه فضیلت، بهتر می‌توان مفاهیمی مانند عشق، مهربانی و دوستی را – که از ارزش‌های اخلاقی به‌شمار می‌روند – تبیین کرد. در بسیاری از موارد، عملی که از روی عشق و علاقه انجام شده، بر کاری که از روی وظیفه صورت گرفته، ترجیح دارد و حتی در موارد تراحم، معلوم نیست که وظیفه، مقدم بر علاقه و خواست دل باشد. حال اگرچه شاید

1. Zagzebski, *Virtues of the Mind*, p. 17&20.

2. Particularist

3. Ibid, p.18 & 21.

نظریه فعل محور بتواند چنان حالت روانی را تبیین کند، بر پایه نظریه فضیلت بهتر می توان این حالات درونی و مفاهیم مشابه را تبیین کرد؛ زیرا زاویه دید یک شخص در قالب فضیلت، بهتر قابل تبیین است و هر دو امور درونی او هستند؛ درحالی که رویکرد فعل محور، برخاسته از یک دیدگاه کلان است و به سختی می تواند ارزش های متمایزکننده افراد را با هم سازگار کند.^۱

این ترجیح در معرفت شناسی معاصر نیز قابل اجرا است؛ زیرا در آن، تمرکز بررسی ها بر ارزش های معرفتی غیرشخصی، مانند دستیابی به صدق، عقلانیت و باور موجه است و «حقیقت» به دیدگاه های خاص افراد وابسته نیست و عقلانیت و توجیه هم در قالب غیرشخصی و عمومی فهمیده می شوند؛ درحالی که حالات معرفتی افراد، بیشتر شخصی و وابسته به فرد هستند. برای نمونه، «حکمت»^۲ را نمی توان غیرشخصی و بر پایه الگوی عقلانیت فهمید؛ چون در هر فردی با دیگری تاحدی فرق می کند. اگر اخلاق فضیلت بهتر از نظریه های اخلاقی فعل محور می تواند رابطه اخلاقی درست بین وظیفه و دوستی (علاقه) را تبیین کند، معرفت شناسی مبتنی بر مفهوم اخلاقی فضیلت نیز در مقایسه با نظریه های باور محور بهتر می تواند رابطه درست میان عقلانیت و توجیه را با عقل و دیگر ارزش های معرفتی شخصی - از جمله بصیرت و فهم - تبیین کند.

۴. عده ای معتقدند برخی از فضائل اخلاقی قابل فروکاهش به افعال قابل تشخیص یا فعالیت قوا و استعدادها نیستند و در نتیجه نمی توان با نظریات فعل محور به ارزیابی آنها پرداخت؛ مانند احساس منظم و مرتب بودن^۳ یا کمال اخلاقی داشتن که صاحب آن، ارزیابی مثبتی از تعهدات اخلاقی خود دارد.^۴ در نتیجه نظریات رایج اخلاقی، توان تبیین درست این خصایص را ندارند.

حال متناظر با این بحث، کمال معرفتی نیز یک فضیلت فکری است و چنین فردی رویکردی دقیق و عالی در برابر شخصیت عقلانی، کیفیت باورها و سطح فهم خود - که برآمده از چنان شخصیتی است - دارد. مشخص است که نظریات رایج در معرفت شناسی نمی توانند چنین فضیلتی را در حصار اصطلاحات خویش بیاورند. حاصل آنکه، دست کم برخی از فضایل

1. Stocker, "The Schizophrenia of Modern Ethical Theories", in *Virtue Ethics*, p. 253.

2. Wisdom

3. well-ordered feelings

4. Trianosky, "Virtue, Action, and the Good Life", in: *Pacific Philosophical Quarterly*, v. 68, no. 2, p. 124-147.

فکری در سازوکار ارتباط خود با باورهای خوب (موجّه یا تضمین شده) نمی‌گنجند و با این ادبیات و اصطلاحات تحلیل نمی‌شوند و وجود فضیلتی مانند «کمال عقلانی»، مستلزم یک رویکرد فضیلت‌محور به ارزیابی معرفتی است.^۱

حاصل آنکه: بین نظریات اخلاقی و معرفتی و تطور آنها مشابهت وجود دارد: اعتمادگرایی معرفتی (برون‌گرایی) به موازات نتیجه‌گرایی اخلاقی، و قرینه‌گرایی معرفتی (درون‌گرایی) هم به موازات وظیفه‌گرایی اخلاقی است. در نتیجه به موازات طرح اخلاق فضیلت، می‌توان یک نظریه فضیلت در معرفت‌شناسی در انداخت.

۲-۳. تقدم و تأخر در رتبه

دانش‌ها افزون بر دادوستد در مباحث خود، هر یک دارای رتبه و شأنی است که آن را از دیگر علوم متمایز می‌کند و بر این اساس، با یکدیگر مقایسه می‌شوند و اهمیت می‌یابند. در مباحث مقدماتی دانش‌ها که به «رئوس ثمانیه» شهرت دارد، از رتبه دانش و درجه آن نیز بحث می‌شود تا در مقام تعلیم، مقدمات آن فراهم شود و نتایج آن (اینکه به چه علومی منتهی می‌شود) نیز برجسته‌تر شود.

شاید در دوران بین معرفت‌شناسی و اخلاق - بلکه هر علم دیگری - کمتر بتوان تردید روا داشت که معرفت‌شناسی مقدم است؛ زیرا حتی اگر اخلاق مهم باشد - که هست - باز هم باید قواعد و قوانین آن را از گزاره‌ها فراگرفت و در قالب گزاره‌ها بیان نمود و در نتیجه ابتدا باید مبانی معرفتی را برای فهم و تفاهم تنقیح کرد، البته این درباره دانش اخلاق است؛ اما در اخلاق عملی که سراسر عمل و سلوک است، باید گفت در نظام سنتی علوم، اخلاق زیرمجموعه حکمت عملی است و فلسفه نیز - که معرفت‌شناسی هم شاخه‌ای از آن شمرده می‌شود - زیرمجموعه حکمت نظری است:

امور دو دسته‌اند: آنها که تعلق به افعال ما ندارند و علم متعلق به آنها را «حکمت نظری» نامیده‌اند و غایت آن، استکمال قوه نظری نفس از طریق کسب علم تصویری و تصدیقی است... و آنهایی که به افعال ما تعلق دارند و علم مربوط به آنها «حکمت عملی» نامیده شده و غایت آن استکمال قوه عملی به وسیله اخلاق - پس از استکمال قوه نظری - است.^۲

1. Zagzebski, *Virtues of the Mind*, p. 19-24.

۲. شیرازی، شرح الهدایة الاثریة، ص ۸ و ۹؛ الحاشیة علی الهیات الشفاء، ص ۵.

پس معرفت‌شناسی، زمینه‌ساز استکمال قوه نظری است که آن‌هم متقدم بر استکمال قوه عملی از طریق اخلاق است.

این دو در مرحله پسینی و متأخر نیز می‌توانند با یکدیگر دادوستد داشته باشند؛ بدین بیان که معرفت‌شناسی - که شاخه‌ای از فلسفه نظری است - محفوف به دو اخلاق باشد: یکی پیش از آن و یکی پس از آن. مراد از مرتبه قبل از آن، تأثیر فضایل و رذایل اخلاقی بر معرفت است که البته این تأثیر تکوینی است و دانش اخلاق باید مصادیق آن را برای افراد بازگو کند تا آنها را بشناسند و از رذایل بگریزند و به فضایل متصف شوند. مراد از مرتبه بعد از آن نیز تعیین علم نافع (علمی که به خودی خود سودمند باشد و هیچ نحوه فساد و بطلانی در مقام آموزش یا عمل به آموخته‌های آن راه نیابد)^۱ و انسان را در مسیر ترقی و تعالی دنیا و آخرت یاری کند^۲ از غیر آن است که اخلاق، بین علوم حاصل شده غربال می‌کند و معارفی را که سودی برای صاحب وی ندارند، به وی گوشرد می‌کند تا از آنها بگریزد. البته نیازی نیست که هر فردی این علوم را بیاموزد و سپس اخلاق، وی را از ادامه یادگیری نهی کند، بلکه این معارف در اجتماع موجودند و اخلاق درباره آنها داور می‌کند؛ مانند علم انساب و تاریخ در شرح حال اقوامی که هیچ آثار علمی یا صنعتی یا هنری از خود به جا نگذاشته‌اند و هیچ سودی برای خواننده ندارد یا علوم الحادی که شر محض اند یا اینکه فردی علمی را برای مقام‌های دنیوی یا دستیابی به زرق و برق آن را فرا بگیرد.^۳ حاصل آنکه از دریچه‌های متفاوت می‌توان به تقدم یا تأخر این دو دانش حکم نمود.

۲-۴. دادوستد دو دانش

۲-۴-۱. بهره‌گیری از اخلاق در معرفت‌شناسی

در این زمینه از به‌کارگیری اخلاق و اخلاقیات در دو ساحت قبل و بعد از فرایند معرفت‌سخن گفته می‌شود. در مرتبه نخست، رویکردهایی پدید آمده است که تلاش در تبیین نظریات توجیه معرفتی براساس استفاده از ادبیات اخلاقی دارند. رویکردهای اخلاق باور، اخلاق علم، معرفت‌شناسی فضیلت‌محور و تأثیرانگاری فضایل و رذایل اخلاقی بر معرفت در این زمینه پدید آمده‌اند. این پژوهش بر همین رویکردهایی متمرکز است که سعی در کاربست مفاهیم

۱. جوادی آملی، مبادی اخلاق در قرآن کریم، ص ۲۱-۲۳؛ صورت و سیرت انسان در قرآن، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. همو، مبادی اخلاق در قرآن کریم، ص ۲۲.